



( نکرده هرگز کس از فریب و حیلت سود )  
( مگر « کلبله و دمنه » نخوانده ای ده بار )  
( ابوحنیفه اسکافی )

## فابل در ادبیات فارسی

(۱۰)

قبل از پرداختن بهره‌مطلب دیگری بر من فرض است که تأسف و پشیمانی خود را از اینکه در طی این گفتار دور و دراز که به «فابل» و «کلبله و دمنه» ارتباط دارد از مقاله سودمند و آموزنده استاد عبدالحسین زرین کوب که در تحت عنوان «سیاحت بیدپای» در ماههای اول سال ۱۳۴۱ شمسی در «راه‌نمای کتاب» بچاپ رسیده است بی‌خبر مانده بوده‌ام. ابرازکنم آن مقالات را بدست آوردم و بالذت ودقت خواندم و استفادۀ وافر کردم و از این پس نکاتی را که از آنجا بدست آورده‌ام با ذکر مأخذ نقل خواهم کرد، رو بهمرفته ایشان هم معتقد هستند که برای کلمۀ فابل (هنوز در ایران نام خاصی که مورد قبول و اتفاق اهل نظر باشد شناخته نیست) و نیز قبول دارند که (در حال امروز لفظ داستان و افسانه را بجای فابل باسانی نمیتوان پذیرفت مخصوصاً که اکنون در استعمال آن هر دو توسط پیدید آمده است) و نیز اظهار نظر فرموده‌اند که (لفظ فرنگی فابل هم مخصوص قصه‌های جانوران نیست بلکه برای افسانه و مثل و حکایات و امثال آنها نیز بکار میرود) و بالاخره ایشان معتقدند که (شاید مثل هم که از لغات عوام بنظر میآید در این مورد مخصوصاً مناسب باشد). ایشان سپس از «متاک» سخن رانده‌اند و پس از بیان معنی و کیفیت (مثل) اظهار نظر نموده‌اند که (ازین

---

\* آقای استاد سید محمدعلی جمال‌زاده، از نویسندگان دانشمند و صاحب نظر معاصر.

مثلها نتیجه‌ها و نکته‌هایی هم در زبان بزرگسالان میماند که غالباً در مقام کنایه و تمرین بکار می‌برند و آنها را (متلك) میگویند<sup>۱</sup>.

آقای زرین کوب کار مرا آسان ساخته‌اند، در خیالم بود که باب مقایسه‌ای فیساین قصه‌های «کليلة و دمنه» و فابل‌های فابل ساز معروف فرانسوی (معروف‌ترین فابل ساز دنیا) بکشایم و کار را با دوداستان «دو کبوتر» و «بلبل و مور» شروع نمودم ولی از آنجائی که ایشان در ضمن مقاله خود این کار را چنانکه شاید و باید از عهده برآمده‌اند دیگر تجدید مطلع لزومی ندارد و مرا ازین کار مستثنی کرده‌اند، موجب مسرت خاطر من گردید که ایشان هم در مورد دو قصه مذکور در فوق از (عبارات متكلف و پر از حشو) سخن رانده‌اند. پس از پایان رسانیدن قسمت هفتم این گفتار بخاطر رسید که درباره فابل «بلبل و مور» این بیت شیخ سعدی هم با همه ایجاز، مفهوم همان فابل را میرساند، آنجا که فرموده:

مور گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش،  
و این بیت دیگر نیز که ندانستم از کیست فابل معروف «درخت بلوط و نی» را بخاطر می‌آورد.

زبادی کو کلاه از سر کند دور گیاه آسوده باشد، سرو، رنجور  
پس کسانی را که طالب و مایل به مقایسه بین فابل‌های فرنگی و داستانها و قصه‌های خودمانی هستند بمقاله بسیار جامع زرین کوب حواله میدهد و دنباله مطلب خود را آورده میگویم:

جای تعجب بسیار (باور نکردنی) و تأسف بیشمار است که «کليلة و دمنه» ای که رودکی (در واقع قدیم‌ترین شاعر نامی فارسی زبان و استاد شاعران ما) در حدود يك هزار و پنجاه سال پیش ازین بنظم فارسی ساخته بود و امروز تنها چند بیتی از آن در این گوشه و آن گوشه بدست آمده است، چنان از میان رفته که اثری باقی نمانده است، بخصوص که ما دیگر نمیتوانیم دل‌خورا باین عذر خوش سازیم که بحکم اسکندر مقدونی و یاعربهای مسلمان آنرا معدوم ساخته‌اند.

ما میدانیم که فردوسی در «شاهنامه» درباره این ترجمه منظوم چنین فرموده است:

به تازی همی بود تا گاه نصر <sup>۲</sup>	بدانگه که شد بر جهان شاه عصر
گرانمایه بوالفضل دستور او	که اندر سخن بود گنجور او
بفرمود تا فارسی و دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
از آن پس چون بشنید رأی آمدش	برو بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کزو یادگاری بود در جهان
گزارنده ای پیش بنشانند	همه نامه بر رودکی خوانند
پیوست گویا پراکنده را	بست این چنین در آکنده را

در این ابیات چند نکته ممکن است جلب توجه نماید: اول آنکه در بیت پنجم کلمات «آشکار و پنهان» چنان مینماید که پادشاه سامانی محظوری در کار ترجمه «کليلة و

دمنه ، میدیده است شاید هم این دو کلمه بکلی معنی دیگری را برساند و مقصود این باشد که پادشاه مایل بوده است هر نوع یادگار و اثری ، چه آشکار و چه پنهان ، از او باقی بماند . دوم آنکه معلوم میشود که رودکی بقدر کافی بزبان عربی آشنا نبوده است تاجائی که برای کار خود محتاج گزارنده و مترجم بوده است . سوم آنکه در بیت آخر (مصراع اول) میخوانیم که «پیوست گویا پراکنده را» و کلمه «گویا» اگر متن صحیح و اصلی و قدیم باشد شك و تردید را میرساند چنانکه گوئی فردوسی یقین نمیدانسته است که چنین ترجمه منظومی بدست رودکی صورت گرفته باشد .

چیزی که هست مصراع دوم همین بیت ، «سفت این چنین در آکنده را» چنین احتمال شك و تردیدی را از میان میبرد ولی در هر صورت در این ابیات هیچ اشاره صریح و آشکار دیده نمیشود که حاکی باشد بر اینکه ترجمه منظوم رودکی را فردوسی دیده بوده است یا نه و آیا در زمان او هنوز وجود میداشته است و یا از میان رفته بوده است ؟ شاید بتوان همان کلمه ( گویا ) را دال بر این دانست که در همان تاریخ هم دیگر موجود نبوده است <sup>۳</sup> و در هر صورت محتاج به پژوهش عمیق تر است که کار محققان است و از من بی مایه ساخته نیست.

### فابل در نزد ملت‌های دنیا

هر قوم و جماعت و ملتی برای خود افسانه‌ها و اساطیر و حماسه و داستانها و قصه‌ها و مثل‌ها و مثله‌ها و فابل‌هایی دارند . نگارنده در ضمن تهیه همین گفتار «فابل در ادبیات فارسی» مقداری فابل (به نشر و یا بنام) جمع کرده‌ام که اگر عمر و فاکنند و مجله «گوهر» \* قبول فرماید خوشوقت خواهم شد که در همین مجله بتدریج بچاپ برسد .

فابلا باید دانست که بسیاری از ممالک فرنگستان ( و لایند غیر فرنگی ) برای خود فابل‌هایی دارند و لابد قسمتی از آنها را دانشمندان و اهل ذوق و اندیشه آنها به نشر و یا بنظم برشته تحریر در آورده‌اند و در میان آن مردم شیوع و رواج دارد همچنان که قصه‌های «ملا نصرالدین» و «موش و گربه» ، «عبید زاکانی» و حکایت‌های «گلستان» و «بوستان» «سعدی» در میان ما ایرانیان شهرت کامل دارد .

امروز چنانکه در طی همین مقاله گذشت مشهور ترین فابل‌ساز در دنیا همان لافونتن شاعر فرانسوی است که خوشبختانه مقداری از فابل‌های او بطریقی بسیار دلشین بزبان فارسی و بنظم هم بچاپ رسیده است . در کتاب لغت معروف فرانسوی (که هر سال در چند کورور جلد بچاپ میرسد ، در چاپ کوچک معمولی که برای کودکان مدارس و طالبان زبان فرانسه است) در حق لافونتن چنین آمده است :

«کتاب فابل‌های او کتاب جهانی شده است . بنائی است که برای ابناء بشر بهر سن و سالی باشند و بهر گروه و طبقه‌ای تعلق داشته باشند ساخته شده است .»



تصویر فوق کار نقاش بزرگ فرانسوی ریگواست ۴ و در زیر این تصویر نوشته‌اند :  
 ( لافوتتن که او را لو بونوم ۵ خوانده‌اند با آنکه گروه بیشتری در سدد تسلید از  
 او بر آمده‌اند اما یگانه استاد در کار و شیوه فابل ساختن است ) .

مجموعه فابل های این شاعر فرانسوی یعنی لافوتتن از لحاظ قطر و کمیت بیشتر از  
 « بوستان » سعدی نیست و بالغ است بر ۲۴۰ قمره فابل . \*

این نکته مرا ب فکر انداخت که پس چرا این دو شاعر یعنی سعدی و لافوتتن آن  
 همه شهرت عالمگیر پیدا کرده‌اند ، چرا میگویند پس از تورات و انجیل هیچ کتابی تا کنون  
 باندازه فابل های لافوتتن بچاپ نرسیده است و بخاطرم آمد که در میان ما ایرانیان ده‌ها  
 ( بلکه صدها ) شاعرانی داشته‌ایم که بیست هزار و سی هزار بیت ( و گاهی بیشتر ) شعر گفته‌اند

دجٹی چہ بسا دیوانشان ہم بچاپ رسیدہ است ولی شہریشان از مرزمتون بعضی تذکرہ ہا تجاوز نکرده است و در علت و سبب این کیفیت متفکر ماندم و ناگاہ صدای گنجوی بگوش رسید کہ میگفت :

« دم از سخن چو در توان زد »      « آن خشت بود کہ پر توان زد »

مانندہ دارد

( ۱ ) تمام این مطالب از مقاله آقای عبدالحسین زرین کوب « سیاحت بیدپای » از مجلہ « راهنمای کتاب ( شماره فروردین ۱۳۴۱ ) نقل شدہ است .

( ۲ ) مقصود « کلیلہ و دمنہ » ایست کہ ابن مقفع ایرانی در قرن دوم ہجری بزبان عربی ترجمہ نمود و سپس رودکی آنرا در زمان پادشاہ سامانی نصر پسر احمد ( ۳۰۱ - ۳۳۱ قمری ) بزبان فارسی بنظم در آورد .

( ۳ ) البتہ محققین معظم خودمان و از آن جملہ شادروان استاد سعید نفیسی در « کتاب گرانقدر خود دربارہ رودکی امثال این مسائل را چنانکہ باید و شاید مورد توجہ و تحقیق قرار دادہ اند و ابیاتی ہم کہ از منظوم رودکی از « کلیلہ و دمنہ » باقی مانندہ دلیل است بر اینکہ نسخہ ہائی از آن کتاب در دسترس بعضی از دانشمندان و سخنوران قدیم بودہ است و مقصود ما در اینجا تنها تذکری است باین نوع مطالب و نکات و ادعای تحقیق و اخذ نتیجہ نداریم .  
\* مجاہ گوہر بسیار شاد خواہد شد کہ آنہا را زیب صفحات خود کند .

« گوہر »

( ۴ ) Rigault یا Rigaud معاصر لافونتن کہ از ۱۶۵۹ تا ۱۷۴۳ میلادی زیستہ است و صورت بزرگان کشور خود را نقاشی کردہ کہ ہمہ از شاہکار ہای صورت سازی بشمار میرود .

( ۵ ) Le Bonhomme یعنی مردک خوب و دلپسند و سادہ .

( ۶ ) مجموعہ قابل ہای لافونتن مشتمل است بر دو اذدہ کتاب ( باب ) و رویہ مرقتہ ۲۴۰ قابل .

## پیری

آن بہ کہ جای دشمن بالای سر نباشد  
شامی ز صبح پیری تاریکتر نباشد  
بالا تر از سیاہی رنگ دگر نباشد  
ناصر بخارائی قرن ہشتم ہجری

نہ دشمن جوانی موی سپید بر سر  
سر ہمچو صبح کاذب ، بی وقت شد سپیدم  
یارب سفید چون شد موی سپید! چوہر گز